

مناسب ندانست پس از محاصره قلعه در گذشته بدست دومی تشریف
 برد و در روز لشکر یان را آرام داده چون دیگر از عظیم امور ریاست
 پیش نهاد خاطرش بود بدو اسب نهفت فرمود و نواب والا جناب
 بصوب ترمی که لشکر یان منصور را آرام هیمره و گاه و آبهای خوشگوار
 در آن مقام تصور بود نصب خیام نمود بعد چندی زبانی هرکاره بعرض
 مقدس رسید که تهمانه داران و فوجداران ترچناپلی و تنجاور بحمایست
 فوج انگریز بهادر بر رعایای قری و مواضع گویستور و غیره محالات و پرگنات
 دست تعدی در از کرده بی چراغ ساخته اند بنا بران رای صواب
 نهایی اقتضای فکر آبادی ملک در عایا فرموده شاهزاده والا تبار را برای
 تنبیه آن جماعه بانعی فرمان داده چهار هزار سوار را بر گردگی
 حصیله رام معر سال سلطان سنگه برای گرد آوری رسد
 و مواشی قدغن بلیغ فرموده و هم امر زانا خان بخششی و نواب نورالابصار
 خان را حکم شد که باشش هزار سوار بضبط حدود کالستری
 و نیکت گری و تراج پردازند و پروانه کرامت نشانه بنام
 مخدوم علی خان بهادر که بایالت ملک جنوبی پتن ممتاز بود در باب
 گوشمال دادن بنایماران که مصدر اذیت رعایا شده اند عراضدار
 یافت و شاهزاده نظر مند که از حضور شرف رخصت برای تنبیه
 تهمانه داران ترچناپلی یافته بود در انشای راه زبانی جو اسبیس اصفا
 فرمود که فوجی از ترچناپلی و تنجاور جمع شده عزم تسخیر قلعه برکاست پالی

و شاکوته و غیره دارد و سید صاحب هر چند ساعی جمیله بکاری برود
 مگر از نا تجربه کاری رفتاری خود مکرر صدمات عظیم برداشته قریب
 است که آن قلاع از تصرف اولیای دولت حیدری بدر رود
 شاهزاده والابار بمجرد استماع این خبر شبه یز عزیمت بدانصوب
 جهانده چون قضای ناگهان در رسید اتفاقاً پیش از آنکه شاهزاده
 وارد آن نواح گردد سببی رود داده که بلاریب محل تعجب
 و تحیر است چنانکه شبی از تر چنانپلی گروهی بعزم نسخیر مرکات پلی
 و فوجی بهمین عزم از طرف تجاوز بلا اطلاع یکدیگر بر قلعه هجوم کرده
 از طرفین نزد باهمار است نموده یک مقابله و حمله بر برج و باره سوار
 شدند چون محافظان قلعه را قوت و قدرت مقابله با آنها نمانده
 بود از راه در پی بیرون آمده متصل قلعه در جای آسوده بودند تا گروهی
 از یکطرف قلعه سوار شده شلک سر کردند مردمان دیگر طرف
 دانستند که کارسان قلعه بدفع حمله کنان مستعد رزم گشته پیش
 آهنگ اند یکبار همه شلک ریزان عازم پیشتر شدند غرض
 تا یک ساعت بی تمیز یکدیگر با یکدیگر جنگیدند و داد بهادری فیما بین
 خود دادند که قریب هفتصد سپاه طرفین تلف شدند در آن اثنا
 سردار یکطرف با دوازده بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را گفت
 که پیشش دو دیده سپاه اعدا را مقهور سازید چون سردار طرف
 ثانی اصطلاح خود معلوم کرده بانگ بر زد که دست از جنگ بردارید

ماه و خواه انگریزهاستیم پس هر دو سردار مصافحه کرده بنا بر تجربه کاری
 دید لحاظی خود نادم گشته هر آنچه از ذخیره و غیره که آنجا بود برداشته بطرف
 شاکوته رفتند روز دیگر بگاہ باز پیادگان تهمانه در قلعه آمده سکونت
 نموده بودند که شاهزاده در آنجا رسیده کیفیت شب در یافته خرید و تهمانه
 برداشته قلعه خالی کرد چون پلتنهای انگریزان از آنجا برگشته و چند
 کس را از سپاه بیان آنجا با خود متفق ساخته قلعه شاکوته را احاطه کرده
 یورش کردند و قلعه دار آنجا شیخ حمید صوبه دار باد و صد جوان برج
 و باره قلعه را استحکم نموده داد و لادری میداد شاهزاده نزول اجلال ارزانی
 فرمود و بی تامل دست باسلحه کشود فوج را بجگان و تهمانه داران تر چنانچه
 تاب حمله نیآورده دست از محاصره قلعه برداشته در پناه سحر اخزیدند
 و شاهزاده شیخ حمید را با انعام خلعت فاخره و جفت حلقه مرصع
 سرفرازی بخشید و سپاهیان همراهی او را جفت حلقه نقره انعام
 نمود و همبرین منوال تهمانه دار قلعه کات مینار را که بایدست
 مرد جنگی و چند زنان کمر همت بست بست و سرگین گاو در آب
 خیسانیده در ظرف بر آتش گرم میساختند تا آنکه مردم فوج
 انگریز نزدیکانهار است کرده بر حصار موجود کردند یکبارگی نسوان
 غوغای مهیب برداشته ظرفهای گرم بر سمانهار نختند و سنگپاره
 کلان که بر دیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلظانیدند و از یکطرف پاسبانان
 در صد دفع و منع آنها را آورده سعی مردانه بعمل آوردند و هر دو سینه های

البته عمده آوران را به تیر و تفنگ دوخته هرزیمت داده و قلعه
 را از آسیب معاندان محافظت کرده بودند طقه های جواهرکار طلائی
 و بکرها را رویه نقد انعام فرمود و چون پیشتر از آن مقام نهضت
 فرمود در اثنای راه خبر رسید که فوجی از راجگان و تمهانه داران ترچناپلی
 که قلعه گرو را استخر ساخته اراده مقابله با لشکر حیدری داشتند
 اتفاقاً آتش در ذخایر باروت افتاده بسیاری از آنجماع را دود
 از نهاد بر آورد و باقی ماندگان بی نیل مقصود به ترچناپلی رجعت قهقری
 کردند شاهزاده و الاشان باستماع این خبر از تعاقب آن گروه
 دست برداشته چندی در آن مرغزار برای استراحت لشکریان
 مقام فرمود و مخدوم علی خان بهادر بعد در دپروانه نواب حیدر علی خان
 بهادر برای انتظام ملک جنوبی دارالاماره سریر نگین حتی المقدور
 در سفک و ماوانهدام امکنه و عمارات مفسد ان قاصر نشد
 مگر آنها فوجی قوی بازو از لشکر انگریز بهادر که در مد هرا قیام داشت
 بکمک طلبیده یکنگ برخاستند و مخدوم علی خان را که در قلعه
 مختصر فرود آمده بود محاصره نموده خواستند که دستگیر نمایند لیکن آن بهادر
 با آنکه لشکرش با طرف برای تنبیه مفسدان انتشار یافته
 بود عار فرار را بر خود ناگوار دانسته با دوسه جوان که در قلعه با خود داشت
 چون شیر گرسنه بز آمده ناور و گاه را به خون و لادوران رشک
 لاله دار ساخت و بسیار کس از مردان کابری را به حریف

تیغ و سنان از پادشاه اخت چون از رفیقانش کسی باقی نماند
تنها جنگ رستمانه نمود و آخر زخمهای منکر برداشته شهید شد.

ذکر ورود کرنیل پریس صاحب بهادر با فوج تازه زور
از بنگاله برای انتزاع ملک آرکات از تصرف نواب حیدر
علی خان بهادر و بیان محاربات آن هردو سردار ذوالاقتدار؛
از روزی که کرنیل سرایری کوت بهادر بدراس نهضت فرموده
بود افواج انگریز بهادر که جای متعین بود با عساکر نواب حیدر علی خان
بهادر همیشه سرگرم مجادله بودند و نواب دالاشان خود در شلاق
شریف داشته سپاه رزم خواه اکثر همکاب سعادت
شاهزاده دالابار و گاهی بسرکردگی دیگر سرداران برای انتظام ملک
باطراف کیل میفرمود گاهی عساکر انگریز بهادر بر سپاه نواب
بهادر چیره دستی می نمودند و وقتی مبارزان نواب عالی جناب
بر فوج انگریز بهادر غلبه می یافتند آخر کار چون آرای صاحبان عالیشان
چنان اقتضا کرد که چون انتزاع ملک آرکات از قبضه اختیار
نواب بهادر باسانی متصور نیست سرداری عظیم القدر برای فرماندهی
و قیادت افواج قاهره ضرور است بنابراین کرنیل پریس صاحب
حسب الحکم صاحبان کونسل کلکتہ با فوج قوی از بنگاله به پیناپتن
نزول فرمود از آنجا که ناظم چیره آباد از تسلط یافتن نواب بهادر

بر آید کاست خیالی مختصر و متاستف بود و در ایام ماضی که نواب
 حیدر علی خان را تخریب جنگ با صاحبان انگریز بهادر کرده عازم
 آرکات ساخت منشاء آن این بود که چون میدانست که غیر از
 صاحبان انگریز در بین جزو زمان کسی نیست که تاب هم بخجلی
 نواب بهادر داشته باشد بنابراین شک بر سر آرام
 عساکر طرفین انداخته خود گل چین تماشا بود لیکن چون شکل تمنایش
 نتیجی بر عکس داد و بسیاری از ملک توابع آرکات بشرف
 نواب بهادر در آمد ازین معنی پیش از پیش خارشک
 در سینه اش می ظیید و بهانه دیگر برای انهدام قصر شوکت خداداد
 نواب والای دست درینولا که تشریف آوری کرنیل پریس
 صاحب بهادر سمع ناظم موصوف رسید بنای آشتی با صاحبان
 عالیشان مستحکم نمودن صلاح وقت دیده موشیر فلیر فرانسویس
 را که از رفقای قدیم آن سرکار بود برای بهر ساندن مواد دوستی
 روانه خدمت کرنیل صاحب بهادر نمود کرنیل صاحب بهادر
 رسولان آصف جاهی را با احترام و تواضع پیش آمده اصغای
 پیغام نمود و مصالحه با آصف جاه بهادر منظور نظر مال اندیش
 فرموده بعد دو سه روز ترقیم عهد نامحلت طرفین از قوت بفعل آمد
 و کرنیل صاحب بهادر تحایف و تقایس ولایت برای حضور
 ناظم و ظلع قاضیه برای ادا کین آمد دولت تفویض موشیر فلیر

کرده مکاتبه شوق آمیز بنام نواب آصف جاه بهادر بدین مضمون
 قلمی فرمود که تا اختتام جنگ اعتبار الدوله بهادر را اجازت صادر
 شود که شریک حال عساکر انگریز بهادر باشد چنانچه موشیر
 فلیبر بحیدر آباد رفت و بعد دو ماه اجازت نامه آصف جاه بهادر
 رسید و کرنیل صاحب بهادر اعتبار الدوله را بتقرر پنجهزار روپیه
 ماهانه ذات در ساله دوهزار سوار ممتاز فرموده برای نگاهداشت
 سواران حکم فرمود و چون بتقید شبانه روزی چند هزار سوار فراهم
 شدند کرنیل صاحب با پلتن های محشر آشوب و توپخانه الوند کوب
 و سواران قدیم و جدید بتوزک تمام از چیناپتن کوچ نمود و با استگی
 طی سافت فرموده در عرصه دوازده روز سواد آرکات مغرب
 خیام نمود و از آن طرف نواب حیدر علی خان بهادر از شهر آرکات
 سراق اقبال بفاصله دو کرده بیرون زده پای شجاعت در میدان
 همت افشرد و چهار هزار سوار از رساله خاص منتخب فرموده
 حکم داد که با طرف لشکر انگریز بهادر مشغول ترک تازی مانده
 و شیلک بناویق زده خود را از غرب اتواب محفوظ دارند چون
 دو سه روز برین نسق سپری شد و از لشکر صاحبان عالی شان
 مردم نپیر و گاه آور مقتول و مجروح شدند کرنیل صاحب هر کاره
 تعیین فرموده مقام فرودگاه آن سواران تحقیق فرموده بعد انقضای
 پاسی شب کپتن ویسن صاحب بلیک پلتن گور و دو پلتن

سپاهیان ملکی حسب الحکم کرنیل صاحب روانه شده
متصل موضع ناهیل که خواب گاه سواران بود رسید و بران
غنوده بختان شبخون زد و در عرصه یک ساعت که آن تیره روزان
در آن شب تار زمین بر اسپان کشند قریب چهار صد جوان
کار آمدنی بر خاک عدم افتادند و بقیه السیف را چون شرم رفتن
حضور دامن گیر شد بمقابله سپاه انگریز بهادر پرداخته داد مردی
دادند و خون بسیاری از سپاهیان کار گزار بخاک ریخته بسرعت
برق و باد بارودی کلان رو نهادند چون صبح و مید نواب حیدر علی
خان بهادر چهار هزار سوار دیگر از لشکر جدا کرده برترکتازی جنود
انگریز بهادر تعیین فرمود و سواران مذکور روزانه با طرف فوج
انگریزی گردیده و بتجدید رسم ستم پرداخته شبانگاه بطرف اقامتگاه
رفتند کرنیل صاحب بهادر باز زبانی هر کاره های معتبر مقام گاه
سواران دریافته حکم فرمود تا سرداری دیگر با چند پلتن بعد نصف
شب راه نور دهند و اگر چه آتشب بخوف شبخون پنجاه سوار از
رساله قادر خان بطریق طلایه می گردیدند مگر سپاهیان انگریزی
بفرمان کرنیل بهادر چنان در شیلک زنی سرعت بکار بردند
که یکی را از سواران فرصت سر خاریدن میسر نشد و مردم غافل و هوشیار
و اسپان بسیار بگونی نیستی فرو شدند و باقی ماندگان بحضور
نواب بهادر بیده کیفیت شبخون معروضه داشتند نواب

والاجناب تامل بکار برده و از اطراف شهر مورد ظالمها بسته جماعت
 پیادگان و بان و از ان و توپچیان را بهر جا متعین ساخت و چنان
 قدغن فرمود که سواران چند سینه بسته اتواب سبک رو
 همراه خود داشته باجنود انگریز بهادر هر روز طرح جنگ می انداخته باشند
 و پس ازین تدبیر درست خود بدولت داخل شهر شده بر صدر
 کمرانی تکیه زده با تنظیم امور است دیگر پرداخت و سواران
 یغماگر باطراف شکر انگریز بهادر تاخته برگ گاهی در صحرا باقی
 نگذاشته و آب تالاب را بریده خشک کردند و بدین وجوه است
 عسرت افزوده و هیرد گاه که اهم مهمات شکر کشی است
 در عساکر انگریز بهادر راه یافت و بهمین وضع عرصه یک سال
 منقضي گردید ؛

ذکر تشریف آوری جنرل صاحب والا شان سموال مکان
 جنرل سوایری کوت بهادر و استحکام یافتن بنای صلح
 بانواب حیدر علی خان بهادر نامدار ؛

چون عرصه یکسال برین منوال سپری شد آخر نوبت بدینجا
 رسید که از ترکناز شبانه روزی هم سم اسپان بدلا در ان عساکر
 حیدری چون نعل فرسوده گردید و هم از نهایت بی آبی و عدم لذت
 سیاه رزم خواه انگریز بهادر را کار و مخیرا استخوان بر رسید و درین اثنا

عزیزیل کوست صاحب بہادر بعزم اختتام قضیہ جنگ از مدد اس
 طبل نہفت کوفہ داخل لشکر کرییل پریس صاحب بہادر
 شدہ از سر نو ایر رزم را ملتہب ساخت و کار نامہ کہ تا سح
 جنگ رستم و افراسیاب باشد بظہور رسانید مگر از انجا کہ
 کثرت فوج میدری چون خیل نجوم از حصہ گذشتہ بود و طرق
 و شوارع رسیدن رسد از جوانب اربعہ بہیچ تدبیر نمی کشود
 عزیزیل صاحب بہادر در ان صحرائی دانہ و گاہ ضایح ساختن مردان
 کاری گوارا نفرمودہ بہ تالی و تامل نہفت فرمای سمت چینا پتن
 شد و نواب بہادر ہم مستحفظان معتبر در قلعہ آرکات گذاشتہ
 عقب فوج انگریز بہادر روانہ آنطرف گردید چون عزیزیل بہادر
 پیش از رسیدن نواب بہادر در قلعہ رونق افزا شدہ باستحکام
 برج و بارہ توجہ مبذول داشت نواب عالی تبار ہم بسرعت
 رسیدہ متعل آبادی لنگم پاک علم شجاعت بلند ساخت و
 ہر روز یورش کردہ برای انتزاع قلعہ تدابیر می انگینخت لیکن
 از انجا کہ حصار چینا پتن چنان نیست کہ منخنیق فکر شرفہ آن
 تواند رسید از ریزش گولہ کہ چون قطرات باران می بارید
 آسیبی بدیوالمہ قلعہ نمی توانست رسید بلکہ از ضرب
 گولہیل اتواست قلعہ مرتب جانی بسواران جنود میدری میر رسید
 درین اثنا نواب و الاجناب بعزم آنکہ اگر شہر چینا پتن بدست

آید مورد حال. محاذی قلعه قائم میشوند و از آن مقام اگر در مدد و ساباط
محکم بنا نموده گوله زنی بعمل آید آسیب کلی بساکنان قلعه می تواند
رسید بر دیوار شهر پناه زد و ضرب گوا لیل آغاز فرمود لیکن این
تدبیر هم سودی نه بخشید زیرا که جرینیل صاحب بهادر بمقتضای غرور
دور بین مکتون خاطر نواب حیدر علی خان بهادر در یافته چند جهاز جنگی
از میلاپور طلبید اشده حکم فرمود تا محاذی قلعه مشرف بر شهر لنگرانند ازند
چنانچم هر وقت که افواج نواب بهادر برای تسخیر شهر هیونان
صحرا نور در ایچولان می آوردند از شدت گوا لیل جهاز و برد و ج حصار
عقد کاری نمی توانستند کشود چون عرصه پانزده روز بهمین حالت
بسر شد جرینیل صاحب از راه مال اندیشی تامل فرمود که
این قضا یا اگر چون بحث عمر و زید مطول ماند عاقبت الامر از
نهیب سواران حیدر علی که در ملک توابع آرکات بمسافت های
دور دست چپادل می اندازند برگ کاهی از زمین نخواهد روید
و از ترکنازیغا گران آن لشکر مال کارر عایا بتباهی خواهد کشید
درین صورت اگر نواب بهادر در سلسله جنبان مصالحت شود
خیریت طرفین در آن متصور است لیکن از آنجا که همیشه
سپه سالاری عار لجاجت بر نمی تابد از طرف خود محرک پیام
صلح شدن منافی آئین ریاست دانسته لب با ظهار اینخرفند
آشنائی فرمود تا آنکه بعد یک هفته در پای رحمت الهی بحال

فعفا و غربای سکنه آن دیار در تموج آمد یعنی روزی نواب بهادر
 بعد انقضای نصف شب پور نیاد یوان خود را که باصابت تدبیر
 و زانت رای از اقران گوی سابقتی می ربود در خلوت
 طلبداشته مشورت فرمود و گفت که این جنگ مانند رزم
 مرهقه نیست که از گریختن عار ندارند حالا کار باصاحبان انگریز بهادر
 است و اینها جمعی اند یکدل و یک زبان عالم نورد و گیتی ستان
 و فتح یاب شدن برایشان که دولت نیز دارند و توپخانه آتش
 نشان و خوریز منحصرا فتاح چینا پتن نیست زیرا که هر پلتن
 ایشان حکم قلعه دارد و علی الخصوص طریق رسیدن رسد و
 آلات حرب که سرمایه اطمینان فوج است بر روی ایشان
 کسی نمی تواند بست زیرا که انسداد راه دریا بهیچ نوع ممکن
 نیست و اگر چه از سه سال ملک آرکات بشرف آورده
 ایم و محاصل آن بشرف اولیای دولت می آید و زرهای تحصیل
 ممالک بالاگماست موجب توفیر خزا این است مگر ارتفاع
 مالی باسرت جانی سادی نمی تواند شد نظر برین وجو است
 خاطر خیر طلب خوانان صلح است و یقین داریم که چون عهد
 و موافق صاحبان عالی شان ثبات و قرار کلی دارد دستنی با آن
 جماعه را سخ القول موجب فواید کثیر خواهد بود مگر طبع غیور ما
 بتحریک سلیله صلح اجازت نمیدهد درین باب آنچه برای

صواب‌نمای تو مقتضی باشد عرض کن پوزنیادیوان چون طبع مقدس
 را مایل صلح دید زین ادب بوسیده عرض کرد که سنواس را در
 نام شخصی که باین فدوی قرابتی دارد و اکثر طریق رسل در سایل
 باهد گمر مفتوح می باشد بالفعل بعهد مترجمی در حضور جرینل صاحب
 حاضر می باشد و معروضات اد که مبنی بر دو لختخواهی باشد بر لوح ضمیر
 منیر آن امیر کبیر مرتسم می گردد اگر حکم والا شود این فدوی با او
 نوعی که شایبه پیام از طرف حضور نباشد سر سخن و اکنه بعد از آن
 که نام برده است رضای مزاج مبارک جرینل صاحب بهادر در یابد
 هر چه مقتضای مصالح مالی و ملکی باشد بعمل خواهد آمد نواب فلک
 جناب چون عرض دیوان شنید غنچه خاطر عاطرش گل کرد و اجازت
 بخشید پوزنیادیوان از حضور شرف ترخیص یافته بخیره خود آمد و
 سداشیوراد نام برهنسی را که هم کفو او و کالی علم و فراست تمام
 آراسته و کلیل فنون سفارت پیراسته بود بلباس جو گیان که
 فرقه از فقرای هند است ملبس نموده و از جمیع صلاح و صواب دید
 آگاه ساخته بلشکر نهرت پیکر انگریز بهادر رخصت نمود و آن
 مرد در ویش صورت بخیره سنواس را و آمده استفید ملاقات
 شد چون سنواس را در شخصی در ویش دوست بود با احترام او
 کوشیده حاضر بکه داشت پیش کشید و بعد ان فراغ طعام پرسید
 که از کجا میرسی و عزم کجا داری در ویش لب پاسخ کشاد

که من فقیر سیاهم دل بخالق بسته و از خلق دارسته بالفعل
 در شکر نواب بهادر بدیره پور نیاد یوان بودم چون آن عزیز وافر
 تمسز را حق جوی دیدم چند روز آسودم حالا عقد الفت او شکستم
 و نطق هست بسیر ملک دیگر بستم سنواس را و چون
 نام دیوان شنید پرسید که باری از حالات شکر نواب بهادر
 آنچه زبانی دیوان شنیده باشی بر زبان آر در ویش گفت
 که من دنیا دار نیستم که از حالات صلح و جنگ سرداران
 استفساری کنم مگر اینقدر شنیده بودم که مرضی نواب حیدر علی
 خان بهادر چنان است که زر تمامی خزان ملک بالا گجات
 صرف باید کرد مگر دست از جنگ صاحبان عالیشان نباید برداشت
 مگر خواهش دیوان برین نهج است که چون از سه سال تمامی
 مردمان لشکر دور از خانمان در ملک پیگانه افتاده اند و خونریزی
 ظالمان از طرفین بعمل می آید صلح بهتر است و اگر چه نواب بهادر
 معروضات دیوان را رد نمی فرماید و در گوشه خاطر جامیده لیکن
 تا کسی از طرف صاحبان عالیشان محرک این مسأله نگردد
 دیوان بیچاره بکدام وسیله آتش قهر نواب را فرو نشاند سنواس
 را و چون این خبر در یافت آن در ویش صورت را در ضمیر
 خود گذاشته فی الفور بحضور سطر طام گرام صاحب رفت
 و گوهر حقیقت حال را بر طبق عرض کشید و طام گرام صاحب بخدمت

جنرال کوت صاحب بهادر تشریف برده تمامی سرگذشت
بانکشاف پرداخت جنرال صاحب به نظر رفاه خلق اند صلاح
را بر جنگ مرجع دانسته و با سرداران لشکر کونسل فرموده همه
ایشان قرعه این فال بنام سنواس را زدند تا پیش پور نیادیوان
برود و بنای آشتی مستحکم سازد چنانچه روز دویم سنواس را آن فقیر را
بسیاحت جهت رسانیدن خبر آمدن خود پیش پور نیارخصت
ساخته و خود با یک پلتن سپاهیان بتوزک روانه شده نزدیک
قصبه که قریب عسکرین واقع بود خیمه زد چون این خبر بعرض
نواب بهادر رسید حکم شد که کشن را پیش کار دیوانی و یار علی
بیاب داروغه داغ و نصیحه از جنود خود بر رسم استقبال بستانند
و بکار پردازان امر عالی نفاذ یافت که خیمه خاص برای استراحت
سنواس را در بلب تالابی که آب مصفا دارد برپا سازند چون
یک دینم پاس روز برآمده سنواس را در لشکر نظر اثر رسید
و بر در خیمه دیوان فرود آمد دیوان کار دان تا در دانه استقبال کرده
برد و تا دو پاس شورت کرده او را بخیمه فرودگاه داخل ساخت
چون نصف شب سپری شد پور نیادیوان سنواس را در
را بحضور فیض گنجور نواب هلال رکاب برد و آنجناب اول
ستفحمت و عافیت مزاج و تاج جریبل صاحب بهادر شده
استفسار از وجه آمدن فرمود سنواس را در که شخصی قاصد دان بود

بکمال عرب زبانی و شیرین بیانی معروف و ضد است که بر رای عالم
 آرای جناب عالی نگور و روشن است که دنیای فانی نه متاعی است
 که ارزو به نزاعی و علی الخصوص کسانی را که ایزد تعالی از بندگان خاص
 بعطای افسر سردی سر بلند میسازد و زمام مهمم خلایق که از بدایع
 و دایع الهی اند بکف کافی و رای صافی آن والا گوهران می سپارد
 لازمه همت و الانهست آنست که قدر نعمات سترگ ایزدی
 دانسته خلایق را در همه عاطفت خود پیرو روند و بیخ کینه را از چمنستان
 سینه برکنده شجر دوستی بنشانند تا عوام و خواص در سایه آن
 آرام یافته کام جان را به اثمار عذوبت آگین شیرین سازند
 الحمد لله و المنة که طبع مقدس جناب عالی بمقتضای حق جوئی و حق
 پرستی مجبول برین شمایل رفیه و خصال مرضیه و مزاج فیض
 امزاج متوجه آسایش خلایق و ششودی خالق است و عریض
 حطام دینوی نیست همچنین ذات بابرکات جنرال صاحب
 عالیشان هم که درین جزو زمان عدیل ندارد و معروف بر آنست
 که جماعه عباد خالق برحق را که از سنین و قرون در کشاکش قتل
 و غارت گرفتار اند از بلا و آفت نجات بخشند و با وصف تیسر
 آلات جنگ که از ولایت تا مملکت بنگاله مهیا است
 و ایزد جهان آفرین حکم محکم این کرده انصاف پرده چون حلیمان
 بر بحر بر نافذ ساخته حتی الوسع و الامکان دل موری را نمی آزارند

و چون که بسبب ایام جنگ شکر یان به تنگ
 آمده اند و جنرال صاحب را بیماری صعب عارض گشته اگر چه
 هنوز در ادای حقوق نمک خواری کمپنی در جان فشانی حاضر
 و مستعد اند مگر به نظر رفاه و صلاح خلق اند و آرام و امنیت بلاد
 و عباد ازین هرج و مرج لازم جنگ و جدال که بدان عالمی را خانه بر باد
 رفته و میرود بغایت پریشان خاطر و ملول میباشدند از برای
 اصلاح ذات البین بنده را بجناب عالی فرستاده اند که اگر
 این آتش جنگ و جدال که هر روز بلند تر می شود و غرمن
 آسایش و ترو خشک عالمی را می سوزد بآب مصالحت
 و ملاحظت هر دو امیر کبیر منطقی گردد نهایت ادلی و انب
 است نواب و الاجناب از مدعا گزار می سنوا سس را او پی
 بمطلب برده فرمود که فی الواقع نتیجه این حرب و قتال جز رنج
 و اذیت عباد امری دیگر حاصل نیست خاصه درین وقت که
 مزاج جنرال صاحب علیل و بار شکر کشی و سرداری بسیار
 ثقیل است و این معنی بر کمال همت و جوانمردی جنرال صاحب
 دلیل است که محض برای آسودگی ظایق استعدای صلح و آسوشی
 از این جانب نموده اند مضایقه نیست مگر در ازرده لگ هون
 برای اغراجات لایبی شکر مطلوب است و تار سیدن
 خزانه از بالا گهاست عرصه نموده خواهد کشید اگر جرینل صاحب بهادر

از راه اتحاد مهربانی نمایند تقدیری در کوچ نیست و در صورتیکه عوض
 اخراجات این مهم از طرف سرکار کمپنی بهادری اگر زر نقد بالفعل
 سربراه نشود چند تعلقه از باراحمال که متصل بسرحد ملک اینجانب
 باشد و خراجش مساعی مقدار زر یک صلح بران قرار یابد تا ادای وجه مقرر
 بطور همین در تصرف کارپردازان جدیدی و اگر از نذ سنواس راد
 ازین نوید خوشدل شده بحضور جرینیل صاحب رفت و بعرض مطالب
 پرداخت جرینیل صاحب بهادری اقبال این معنی نموده درین باب
 رد و قدح مناسب ندانسته عهدنامه صلح تحریر فرموده و سند واگذاشت
 تعلقه کادیری پور و سالم و النکار و غیره چند محال از مضافات ملک
 باراحمال که داخل ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریز بهادری
 بود حواله سنواس راد ساخت و زبانی ارشاد کرد که بنواب
 صاحب عرض نماید که تمام ملک کرناٹک از مدت سه سال
 در تصرف سرکار عالی است و دومی درین عرصه ازین ممالک
 داخل سرکار کمپنی نشده علاوه اخراجات مهم که موجب زیرباری
 و قرضداری نگردیده از بنگاله نامدراس کمپنی انگریز لکه چهار دپه راد یون
 مهاجنان شده است درین صورت سربراه نمودن زر نقد در وجه
 مصالحت ناممکن است لازمه یگانگی آنست که زر مطلوب
 از تعلقات مسطوره وصول فرموده بهرف والا آرنه و شهر آرکات
 و دیگر قلاع ملک پائین گمانت که تصرف سرکار جدیدی آورده اند

با اختیار این سرکار بگذارند سنو اس را و بعد طی معامله از حضور
 جرینل صاحب بهادر چون بجناب فیض صاحب نواب بهادر
 سعادت اندوخته شده گواخذ مرسله گذرانید نواب والا هم از
 بهر استرضای خاطر جرینل صاحب بهادر بهمین قول و قرار صلح نموده
 با حضور مجلس بهیت صلح فاتحه خوانده دست از شمشیر برداشت
 خدمتگاران عهده دار سپرد شمشیر از حضور برداشته در حلال خانه
 رسانیدند همان وقت در تمام لشکر اشتهار یافت که فیما بین
 قوم انگریز و سرکار حیدری صلح در میان آمد ز بهار کسی ازین طرف
 قصد فوج انگریز بهادر نکند بلکه اگر کسی از انطرف قصد نماید
 بی مزاحمت او را بحضور عالی حاضر آرد و از طرف خود هم عهد نامه
 بمهر خاص مزین ساخته باخلع فاخره و جواهریش بهاد و در اس
 اسپ عربی معزین مرصع و تحائف و نواد برای جرینل صاحب
 بهادر و دیگر سرداران مدارالمهام کپنی بهادر حواله سنو اس را و
 فرموده و را مذکور را بعنایت خلعت خاص و جواهر گران سنگ
 دیگر اس اسپ پیچاق بازمین مظلاد و فیل معه عمارتی نقره ممتاز
 فرموده رخصت نمود در روز دوم سنو اس را و باز از حضور
 جرینل صاحب مکاتبه محبت طراز با تسوقات لایقه که تخمیناً
 پنجاه هزار روپیه قیمت داشت بجناب کرامت صاحب نواب
 نامدار رسانید و ازینجا هم مکرر رسم انخاف و تحریر اتحاد نامه متضمن

استحکام مبانی صلح بعمل آمد و پس از آن نواب و الاجناب
 در عرصه دور و زمانی اسباب سرکار دولتدار خود از قلعه آرکات
 بر آورده و قلعه و شهر آرکات حواله معتمدان سرکار کمپنی بهادر نموده
 بیرون شهر بفاصله دو فرسنگ سرادق جاه و وجلال برافراخت
 و یاغدار و نواحی باراحمال شرف و رود دار زانی داشت پس
 در تعلقات مندرجه صدر مدخلت فرموده و تربیت علی خان را
 با تنظیم آن سرفرازی بخشیده و تمهاتجات خود از قلاع مقبوضه ملک
 پائین گهاک برخواست کرده و به ذمه گماشتگان سرکار کمپنی بهادر
 گذاشته بدولت و اقبال بعد انتضای سه سال در ملک
 بالا گهاک داخل گشت ؛



برخواستن فبارفتنه و فساد در میان هر کار دولت مدار
 کمپنی انگریز بهادر و فرانسیسیان و تشریف بودن نواب
 عالی جناب باهانت گورنو پهلچری و نشانیدن آن آتش
 بآب تدبیر و داد گری ؛

بر رای صفا پیرای منفعصان اخبار پوشیده نماند که چون بتأید اقبال
 لایزال صاحبان انگریز بهادر را بی استعانت غیر بر ممالک
 بنگاله تسلط کتی دست داد و بمقتضای اولوالعزمی خیال تسخیر
 ربع سکون در سر افتاد صاحبان کمپنی انگریز بهادر را با کار پردازان

بادشاه فرانسیس جهت محصول سایر ات متعلقه ملک
 بنگاله نزاع در میان آمد و گورنر بهادر بنگاله حسب ایماهی ولایت
 تمامی کوتاهی های فرانسیس را که در ممالک بنگاله بود در یک روز
 ضبط فرمود و اکثر امکنه را منهدم نمود و موشیر شانور گورنر کوتاهی
 فرشته انگار را که از راه خشکی عازم ولایت خود شده تا سیدنی پور
 رسیده بود مقید کرد و همچنین گورنر بهادر مدراس کوتاهی پهلپجری
 متعلقه فرانسیس را بقبضه تصرف خود آورده اتواپ و دیگر اسلحه
 و سامان عرب را از فراز فصیل و بروج دور کرد و برج باره آنرا که
 بصورت قلعه بود مهار ساخت گورنر فرانسیس چون چاره
 نداشت از پهلپجری گریخته در کورتیال بندر که داخل ممالک محروسه
 نواب بهادر بود پناه جست و عریضه بحضور نواب حیدر دل
 ارسال داشته دست تظلم بلند کرد نواب بهادر را از در یافت
 یکسانی او در یای ترحم موج زن گردید و پروانه کرامت نشانه بنام
 فوجداران بندر بدین مضمون عزا صادر یافت که گورنر فرانسیس
 را با احتیاط و احترام نگاهدارند متعاقب فوجی قوی برای مدد شارالیه
 از حضور تعیین شده میرسد و مراسله دیگر بنام گورنر بهادر مدراس مشعر
 براین معنی روانه فرمود که کوتاهی فرانسیس در پهلپجری پیش از تسلط
 صاحبان انگریز بهادر در ملک بنگاله بوده است و اگر چه بتائیدات
 ربانی بالفعل پایه شوکت و شمت انگریز بهادر از تمامی

سلاطین جزائر بلند تر گشته است و همه حکام بنگاله و پائین گهاٹ و اکثر
 ممالک جنوبی سر بر خط فرمان کمپنی بهادر نهاده اند مگر هم کیشان
 خود را که در ولایت با ایشان قرب جوار دارند این چنین از پایه
 عزت و اعتبار افکندن بچشم ظاهر پرستان مناسب نمی نماید
 و این دو ستار که تازه نقوش خلعت و صفا با سرکار کمپنی انگریز بهادر
 بر لوح خاطر اخاص مآثر مرسم ساخته همین ماحوظ دارد که گاهی به کزنک
 عناد و فساد حکم نگرود لهذا چشمداشت از مرمت سرکار کمپنی آنست
 که چون گورنر پهلجری پناه باین نواحی آورده و بی عزتی مهمان در هیچ
 مذہب روانیست از سر جرم کرده و نا کرده اودر گذرند و کوتاهی
 پهلجری را مع اسباب که فرد تعلیقه آن موقوف محبت نامہذا
 مرسل است بگورنر فرانسیس سپارند و الا مخلص از اعانت
 او پہلو تہی نخواهد کرد گورنر بہادر مدراس بجواب آن قلمی
 ساخت کہ اینجانب تابع حکم ولایت است از خود مجوز این
 حرکات نشده بالفعل کہ آن عالی مرتبت را پاس خاطر گورنر
 فرانسیس مقدم افتاده این حقیقت بولایت مینویسم اگر
 حکم استرداد خواهد رسید فی الفور کوتاهی پهلجری بل تمامی کوتاهی
 های بنگاله تفویض گورنر فرانسیس میتوانم نمود و چون مقدمہ نزاع
 انگریز بہادر و فرانسیس هیچ تعلق بذات عالی ندارد و در قضیہ
 دیگری دخل فرمودن بآنجناب مناسب نیست چون مکانہ

گورنر بهادر مدراس، بجناب نواب بهادر رسید آتش غضب
در تنور سینه او مشتعل گردید و فی الفور پروانه بنام سردار فوج متعینه
کوثر یال بندر شرف نفاذ یافت که گورنر فرانسس را همراه برداشته
به پهلجری شتاید و مابعد دولت عازم مدراس میشویم و تا معامله
فرانسس و لنخواه کرسی نشین نخواهد شد دست از جنگ
با صاحبان انگریز بهادر کوتاه نخواهیم نمود و بعد از آن بتاریخ غره ماه ذیقعد
سه یکهزار و یکصد و نود و شش بجزایر سر پرده جاه و جلال سمت
ملک پائین گهات برافراشته عرصه دوازده روز با انتظار رسیدن
خبر از کوثر یال بندر مقام فرمود چون از آنجا خبر رسید که افواج سرکار
مع گورنر فرانسس کوچیده رفتند روز دوم نواب والا جناب
پای در رکاب اشهب عزیمت در آورد و بانو جی فرزند ترانز
امطار باران جاده پیمای کوه و دای گردید لیکن چون گورنر بهادر
مدراس بمجرد وصول خبر نهضت نواب حیدر علی خان بهادر
از راه حزم و احتیاط که لازم آن گروه خرد پرده والا شکوه است
طرق و شوارع سمت کشن گری را استحکام کلی بخشیده بود
و گذر کردن از آن طریق بی تلف هزاران مردان کاری ممکن نبود
نواب والا جناب سمت کوچی عنان بر تافت و چون متصل
پال گهات چری نخیم جاه و جلال واقع شد شکر بان متعینه
کوثر یال بندر مع گورنر پهلجری سعادت ملازمت دریافتند

روز دوم نواب سپهر جناب شش هزار سوار برآورد حکم داد
 که بر محاللات متعلقه رام راجا و دیگر راجگان که توحش بسرکار دولتدار
 کمپنی انگریز بهادر دارند دست یغماکشایند و گورنر فرانسیس و موشیر
 لالی را که با دو هزار گوره و شش هزار سپاهیان در زمره ملازمان
 حضور از مدتی انسلاک داشت فرمان شد که با کوریال بندر و دیگر بناور
 متعلقه ملک سرکار شتافته هر قدر جهاز بکرایه بهر سدا از آذوقه
 و اسلحه جنگ مملو کرده به پهاچری برسند و عاکنهرت مآثر
 متعاقب خواهد رسید نام بردگان از حضور انور رخصت شده بگام
 سرعت شتافتند و هفت منزل جهاز کلان و شش منزل
 خوردباجرت گرفته و اسباب جنگی بران بار کرده محاذی قلعه پهاچری
 لنگر انداخته نشان جیدری برافراختند و جنگ توپ و تفنگ
 در انداختند صاحبان انگریز بهادر با جماعتی که برای حفاظت قلعه
 مامور بودند اگر چه از جنگ فرانسیس پای کم بناورده جواب
 دندان شکن میدادند لیکن چون نواب والاحجاب با یلغار در رسید
 و از چهار طرف ماباط و دمه بسته از شدت گوا بیل فرصت
 دم زدن نمیداد و نا حق جانهای خود در معرض تلف انداختن دور
 از آئین سپاهگیری دانسته نشان فرانسیس که علامت صلح
 بود بر برج قلعه بلند کردند و موشیر لالی بمشاهده آن شیلک
 اتواب موقوف کرده گورنر فرانسیس را باتنی چند بر غراب

نشایده بقلعده راهی ماضی و صاحبان انگریز بهادر با جماعه سپاهیان
از قلعده باستقبال برآمده و صف بسته گورنر را با احترام تمام بدرون
بردند و اموال و اسباب که در حجره های قلعده امانت گذاشته بودند
مطابق افراد تعلیقه بکار پردازان فرانسیس سپردند چون
سه رسته جنگ انتطاع یافت روز دوم صاحبان انگریز بهادر
با سپاهیان همراهی خود از گورنر فرانسیس رخصت شده روانه
مدراس شدند و نواب و الاجناب بطرف مستقر الحکومت
خود معاودت فرمود و شاهزاده و الاشان را برای تنبیه راجه
کو رگ با فوجی قوی تعیین نمود؛

تمام شد روایت کتاب فتوحات حیدری؛
